

# یادداشت های شاهنامه (۳)

## نام های خاص

۱۵-۲۲

**چکیده:** در سومین شماره از «یادداشت های شاهنامه» درباره اصل چند نام خاص در شاهنامه بحث شده است. این نامها عبارتند از پیشداد، گروی، چهارداد، فرشید. آنچه درباره این نامها در منابع فارسی و گاه غربی هست آشفته است. طبیعی است که در شکل این نامها تغییراتی به مرور ایام پیدا شده باشد که موجب شده باشد اصل آنها یا شیوه ساختن آنها پنهان بماند. در این یادداشتها، که بیشتر حکم یادآوری دارند، سعی شده آن نقصها برطرف شود و اشتقاق درستتر بعضی از نامهای خاص شاهنامه معلوم یا معلومتر گردد.

**کلیدواژه:** شاهنامه، نام شناسی، ریشه شناسی، ادبیات زردشتی، تاریخ ایران.

### Some Notes on Shahnameh (3)

#### Proper Names

Seyyed Ahmadreza Qaem maqami

**Abstract:** In the third issue of “Notes on Shahnameh”, the origin of some proper names in the Shahnameh is discussed. These names include Pishdad, Garvi, Chehrdad, Farshid. What has been said about these names in Persian and sometimes Western sources is obscure. It is natural that there have been changes in the form of these names over time, which has caused their origin or the way they were made to be hidden. In these notes, which are mostly reminders, an attempt has been made to eliminate the defects and to make the correct derivation of these proper names in Shahnameh clear.

**Keywords:** Shahnameh, Etymology, Zoroastrian Literature, Iranian History.

## ۱. پیشداد

پیشداد در اصل لقب هوشنگ است و به همین سبب جانشینان او را تا به شاهی رسیدن کیقباد پیشدادیان نام نهاده‌اند. تغییراتی که به مرور ایام در روایات مربوط به این شاهان وارد شده، و باعث شده که سلسله‌ای به نام پیشدادیان به وجود آید و کیومرث، یکی از کسانی که به تعبیر آرتور کریستنسن نمونه‌ای است از نخستین بشر در تاریخ افسانه‌ای ایران، در سر این سلسله قرار گیرد، این شاه را نیز داخل در پیشدادیان کرده و هوشنگ را به مرتبه دوم تنزل داده است.

بنا بر اشتقاق عامیانه‌ای که از قدیم ایام رایج بوده، پیشداد مرکب است از پیش و داد، یعنی چیزی در حدود «نخستین قانونگذار». آرتور کریستنسن رأی مشهوری آورده که پَرذاته، که اصل اوستایی پیشداد کتاب‌های پهلوی و فارسی است، به معنای «اولین آفریده» است، چون هوشنگ بنا بر بعضی روایات ابوالبشر بوده است. این رأی در بین محققان ایرانی تقریباً قبول عام یافته است.

اما واقع آن است که پرذاته (paradhāta) در لفظ معادل دقیق پُروهته (purohita) در هندی باستان است و مقصود از این لفظ اخیر طبقه‌ای از روحانیون بوده است. پروهته به معنای تقریبی «امام» و «پیشوا» است و صاحبان این نام (صرف نظر از آنکه صفت بعضی ایزدان نیز پروهته بوده است) گروهی از روحانیون بوده‌اند که به یک معنی در خدمتگزاری به شاه مقدم بر دیگران بوده‌اند، یعنی خادمان خاصه شاهان و شاید بتوان گفت (لااقل در امور دینی و مراسم عبادی) «وکیل در» شاهان که بی حضور ایشان آیین‌ها و عبادات ادا نمی‌شده یا اگر می‌شده، بجا و درست نبوده، و در عین حال به کمک عبادات و کرامات و آیین‌های خویش گزند و زیان را از شاه و کار او دور می‌داشته‌اند، پیروزی او را در جنگ‌ها موجب می‌شده‌اند و باریدن باران و روییدن گیاهان را ضمانت می‌کرده‌اند. در بعضی امور دیگر نیز گویا وکیل شاهان بوده‌اند یا به مرور شده بوده‌اند تا آن جا که شاه در ادوار اخیرتر دوره ویدی مشروعیّت خویش را از ایشان می‌ستانده است. پیشدادیان نیز می‌توان فرض کرد که «میری» خود را از «پیری» خود یافته بوده‌اند. اشتقاق لفظ، بعضی احوال روحی آنان و مقایسه عنوان آنان با عنوان کیانیان ممکن است فهم این مطلب را آسان‌تر کند.

کیانیان نامشان را از کی گرفته‌اند و اصل کی در زبان اوستایی و هندی باستان، چنانکه مشهور است، کوی (kavi) است. کوی‌های ایرانی، بخلاف همانمان هندی خود، شاه بوده‌اند، ولی نه شاهان عادی؛ شاهان روحانی و صاحب الهام بوده‌اند. کوی در لغت به معنای «بینا و بصیر» و «شاعر عارف اهل سیر» است.<sup>۱</sup> اینان نیز شاهی و میری خود را از پیری و پیشوایی معنویشان گرفته بوده‌اند.

۱. درباره کوی مخصوصاً رجوع شود به این کتاب، در مواضع مختلف:

از محققان ایرانی، آقای دکتر مجتبابی متوجه این اشتقاق پیشداد بوده<sup>۲</sup> و بعضی دیگر نیز نزدیک به آن را از قول بعضی محققان غربی تکرار کرده‌اند، ظاهراً بی آنکه اهمیت این همسانی لفظی را به درستی دریابند و به لوازم و نتایج چنین مقایسه‌ای آگاه باشند. از محققان غربی ظاهراً اول بار کریستیان برتلمه احتمال همسانی لفظی پُرذاته و پروهته را طرح کرده و بعضی دیگر از او پیروی کرده‌اند،<sup>۳</sup> اما دانشمند هلندی، یان خندا، در نوشته مفصل خود به نام «پروهته» متعرض این همسانی نشده است.<sup>۴</sup> آقای میثم محمدی یک صورت بلادیان یا ابلاذیان نیز در فارسی یافته<sup>۵</sup> که تحولی است از همان پُرذاته اوستایی مطابق قواعد آوایی شناخته شده، یعنی با حذف مصوت دوم کوتاه بی تکیه، تبدیل rd به l، و تبدیل t بعد از مصوت به d.

## ۲. گروهی

نام کشندۀ سیاوش در شاهنامه گروهی است. طبری این فرد را پرونامیده است.<sup>۶</sup> این نام همان است که به صورت wrwd و wyrwd در کتیبه شاپور بر کعبه زردشت مذکور است. نام چند تن از شاهان خوزستان (شاهان الیمائیس یا الومائیس که بر بعضی نواحی خوزستان حاکم بوده‌اند) همین wrwd بوده است که آن را به یونانی Orōdes (و چند شکل مشابه دیگر) می‌گفته‌اند و همان است که به توسط زبان‌های اروپایی به شکل اُرُد وارد فارسی معاصر شده است. محققان درباره اشتقاق این نام مرددند. این تردید ایشان را در شرح فیلیپ هویزه بر کتیبه شاپور و در جلد مختص نام‌های اشکانی در نامنامه ایرانی فرهنگستان علوم اتریش از رودیگر اشمیت و منابع ایشان می‌توان دید.<sup>۷</sup> والتر هنینگ در پایان مقاله خود درباره کتیبه‌های تنگ سروک بهبهان سخنی در این باره دارد که در این جا نقل می‌شود (ترجمه بالنسبه آزاد است):<sup>۸</sup>

نام آخرین شاه الیمائیس (شاه اهواز، یعنی شاه خوزستان) را در تاریخ طبری، نولدکه با علامت استفهام به شکل نیروفر ضبط کرده است. چنین نامی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که شکل درست نیروی بوده است. ضبط یکی از نسخه‌ها آغازیده به نیرواست و ضبط نسخه دیگر پایان یافته به بروی. چون در خط پهلوی نون و واو را به یک سان می‌نوشته‌اند، اگر کسی بخواهد صورت پهلویی را که در پس این

۲. فتح‌الله مجتبابی، شهر زیبای افلاطون و شهریاری آرمانی در ایران باستان (هرمس، ۱۳۹۹)، ص ۱۳۰ و بعد.

3. Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch* (Strassburg, 1904), col. 854; M. Mayrhofer, *Die altiranische Namen* (Wien, 1979), I, p. 67.

4. J. Gonda, "Purohita," in *Studia Indologica. Festschrift für Willibald Kirfel* (Bonn, 1955), pp. 107-127.

۵. میثم محمدی، «بلادیان / ابلاذیان. یادداشتی در باب واژه‌های ناشناخته»، فرهنگ‌نویسی، ش ۱۱ (۱۳۹۵)، صص ۱۸۷-۱۹۲.

۶. مثلاً رک. منصور رستگار فسایی، فرهنگ نام‌های شاهنامه (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹)، ج ۲، صص ۸۷۸-۸۷۹.

7. Ph. Huysse, *Die dreisprachige Inschrift Šabubrs I. an der Ka'ba-i Zardušt (SKZ)* (London, 1999), Vol. 2., pp. 177-178; R. Schmitt, *Personennamen in partischen epigraphischen Quellen* (Wien, 2016), p. 237.

8. W. B. Henning, "The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak," *Asia Major*, 1952, pp. 178.

نام است به دست آورد، برای او چندان دشوار نیست که به ورود یا وروی برسد و از قضا همین نام، که در ادوار بعد بدل به وپروی شده، صورت پهلوی نام Orōdes است. بنابراین، آخرین شاه خوزستان نیز همان نامی را داشته که در بین پیشینیان او متداول ترین نام بوده است. شاید دشوار باشد بگویم که چرا نام Orōdes در پهلوی صورت wyrwd دارد، ولی در هر حال چنین است و این چیزی است مستند به سندی: در کتیبه شاپور بر دیوار کعبه زردشت، نام یکی از بزرگان در تحریر یونانی Ouorōd است، در تحریر اشکانی wrwd و در تحریر ساسانی wyrwd. احتمالاً اصل این نام ویرود بوده (به یاء مجهول) که در بعضی نواحی ایران به ورود (werōd) تخفیف یافته و سپس بر اثر همگونی بدل به وُروُد شده است، اما صورت اصلی نیز بر جا مانده و تنها در تحریر ساسانی خود را نشان داده است. اشتقاقی که مکرر برای Orōdes بر شمرده اند، یعنی hurauda، باید همان زمان که املائی این نام در اسناد آرمانی (آرامی) تدمر و خوزستان به دست آمد (یعنی wrwd) کنار گذاشته می شد. نام ویرود یا ویرود یک نام رایج اشکانی است که در قرن اول قبل از میلاد نامی محبوب و متداول شده و تا قرن سوم میلادی نیز روایی داشته و از این زمان است که تقریباً اثر آن یکباره گم می شود. اهمیت آن در ویس و رامین فخری گرگانی (در آن جا به شکل وپروی) دلیلی دیگر است بر اصل اشکانی این داستان که اخیراً ولادیمیر مینورسکی به نحوی استادانه دلایلی برای آن اقامه کرده است. درباره تخفیف خلاف قاعده wē در آغاز کلمات در سغدی و پشتو پیش تر در مقاله ای سخن گفته ام.<sup>۹</sup>

ظاهراً در این جا باید با استاد هنینگ مخالفتی کرد.<sup>۱۰</sup> به ظن قوی وپروی و وروی (یا وُروُد) دو نام علی حده است. وپروی مصغر ویربه معنای مرد است و وروُد، بی آنکه تخفیفی در آن باشد، مطابق قاعده اصل گروه و برومتون فارسی و عربی است. املائی wyrwd پهلوی نیز می دانیم که هم قابل خواندن به شکل wē/īrōd است هم wirōd، و چون اسناد دیگر (یعنی اسناد اشکانی) تلفظ دوم را تأیید می کنند، بهتر است همین تلفظ دوم را بپذیریم و فرض تخفیف مصوت اول کلمه را کنار بگذاریم. صورت ناموزون یونانی مزبور در کتیبه شاپور نیز، که در اسناد دیگر اشکال مشابه دیگر هم دارد و استاد هنینگ در همان نوشته از آنها یاد کرده،<sup>۱۱</sup> نافی تلفظ وروُد (wirōd) نیست؛ اینها را می توان مقایسه کرد با املائی یونانی نام وردان، Ouardanes، و املائی یونانی نام وُردک، Ouardik، و املائی یونانی نام وُراز (برابر با برازو گراز فارسی)، Ouarazes. مع هذا مقایسه این صورت ها و املائی Ouorōd ظاهراً به ما می گوید که مصوت بعد از w در بعضی نواحی با آن همگون و بدل به u شده بوده است. این مسأله ای است قابل توجه در تحولات چندگانه تاریخی wi آغاز کلمات که بحث درباره آن را باید به

۹. مقصود هنینگ صفحه ۷۱۷ از مقاله اوست با عنوان «متون سغدی پاریس»:

“The Sogdian Texts of Paris,” *BSOAS*, 1964.

۱۰. مینورسکی نیز همین رأی هنینگ را با تأیید تلقی کرده است؛ رجوع شود به ترجمه مقاله او در:

مصطفی مقربی، هژده گفتار (توس، ۱۳۷۵)، ص ۱۷۲. مینورسکی اضافه کرده است که نام بروجرد هم مشتق از همین نام است.

۱۱. اینها عبارتند از: Hyrōdēs و Ouorōdēs و Ouorod.

### جای دیگر انداخت.<sup>۱۲</sup>

نامی را هم که در تاریخ طبری آمده ظاهراً بهتر است به جای نیروی استاد هنینگ به پیروی یا پروی تصحیح کنیم. بروی صورتی است حاصل تحول عادی، اما چون wi آغاز کلمات گاهی نیز به شکل «بی» تحول یافته است، مانند پراسته و ویراسته که مشتق است از wirāstag، صورت پیروی نیز خلاف قاعده نیست.

خلاصه کنیم: به نظر ما ویروی (که در ویس و رامین صورت ویرونیز دارد) و وروی یا ورود به اقرب احتمال دو نام جداگانه اند. نام اول اسمی است مصغر ساخته شده از ویر به معنای مرد و پسوند تصغیر «وی/و» (شکل کهن تر آن: «ود»)، و بازمانده از نام دوم گرو(ی) و برو(ی) است (قس بروجرد و گروگرد؛ بازمانده سومی از آن هم نامحتمل نیست و آن بیروی سابق الذکر است). این نام دوم احتمالاً مشتق است از wirauda، از ریشهٔ raud به معنای «رویدن». این ریشه به همراه همین پیشوند در اوستا کاربرد دارد (به فرهنگ برتلمه، ذیل raod، رجوع شود) و حاصل معنای آن چیزی است در حدود بالنده یا بالندگی. این ارتباط نام گروی و آن نام اشکانی ظاهراً به ما می‌گوید که اصل شخصیت گروی را نیز مانند گیو و گودرز و بیژن در میان اشکانیان و به طور دقیق‌تر در میان یکی از «اُزد»ها جست‌وجو باید کرد.

### ۳. چهارزاد، چهارآزاد، آزادچهر، شهرزاد

این لقب همای در متون حماسی و تاریخی مشهور است. بعضی مورخان نام او را به شکل معرّب نقل کرده‌اند، یعنی شهرآزاد و شهرزاد.<sup>۱۳</sup> همین شکل از نام او، که ممکن است جزء اولش بعدها بر اثر اشتقاق عامیانه با شهرهم در اذهان ربط داده شده باشد، باعث به وجود آمدن نام معروف شهرزاد در ادوار بعد شده است.

چهرزاد مخفف چهارآزاد است و آزادچهر صورت دیگر، یا به یک تعبیر صورت مقلوب، اما اصیل تر آن است.<sup>۱۴</sup> در نام‌های خاص مرکب، قلب دو جزء بسیار معمول است، مانند آذرنوش و نوش آذر، رودابه و آبرودگ، بهروز و روزبه، زادفتح (و آزادفتح) و فتح‌زاد.

۱۲. به مقدمهٔ میخائیل باک بر کتاب کتیبه‌های ساسانی رجوع شود:

M. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Brill, 1978.

۱۳. به طور کلی رجوع شود به:

رستگار فسایی، فرهنگ نام‌های شاهنامه، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بهمن سرکاراتی، «دربارهٔ فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن» در مقدمهٔ فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی از محمد حسن دوست (تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳)، ص سی؛ صادق کیا، آریامهر (انتشارات ادارهٔ فرهنگ و هنر، ۱۳۴۶)، صص ۱۲، ۳۸؛ محمد معین، حواشی برهان قاطع (امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ج ۵، ص ۱۵۲؛

F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Hildesheim, 1963), p. 163.

۱۴. تخفیف آزاد به زاد در جزء اول و دوم نام‌ها، مانند زادسرو، زادمرد، زادمهر، و فتح‌زاد، مسأله‌ای است که باید به لحاظ آوایی در جای خود حل شود. احتمال نویسنده این است که این تخفیف اول بار در جزء دوم نام‌ها واقع شده بوده است.

در جایی از کتاب پهلوی دینکرد، لقب همای آزاد تُخمگ است.<sup>۱۵</sup> تُخمگ، که همان تخمه در فارسی باشد به معنای «نژاد و تبار»، مترادف کلمه چهر پهلوی است که یک معنای مجازی «اصل و تبار» نیز داشته است (معنای حقیقی هر دو لفظ برابر است با *seed* یا *semen* در انگلیسی). منشأ این صفت آزاد چهار از یک طرف احتمالاً عبارتی است از آبان یشت در وصف ایزد ناهید که او را *raēvat.cithrām. āzātā* می‌خواند، لفظی که به لحاظ دستوری البته خالی از ابهاماتی نیست، ولی جزء دوم آن پیدا است که اصل همین چهار آزاد فارسی است. آنچه در هادخت نسک اوستا درباره دوشیزه زیبایی که در جهان دیگر به استقبال روان نیکوکاران می‌آید گفته شده در ذکر اوصاف آن دوشیزه تا حدی وامدار آبان یشت و اوصاف ناهید است. از این صفت‌ها یکی «آزاد» (*āzātā*) است و دیگری *raēvas.cithra*، تقریباً یعنی «نجیب‌زاده»، «دارای تبار عالی». وصف همای لابد ارتباطی با این صفت اوستایی دوشیزه کردارهای نیک نیز دارد.<sup>۱۶</sup>

اما آزاد و آزادگ در متون پهلوی ترجمه آریه (*arya*) نیز هست و می‌دانیم که داریوش هخامنشی و پسرش خشیارشا (از جمله در کتیبه آرامگاه داریوش در نقش رستم) خود را آریه چسه (*arya-ciça*) نامیده‌اند، یعنی «ایرانی چهر، ایرانی تبار»، نه «آریایی تبار». آزاد چهر ترجمه‌ای است از آن لفظ مرکب و به این اعتبار یعنی «از تبار آزادگان، آزاده نژاد». اینکه چرا این صفت را به همای داده‌اند بر نویسنده پوشیده است. شاید علت آن باشد که او دختر بهمن است و بهمن برابر است با اردشیر هخامنشی و سلسله کیانیان شاهنامه با آغاز فرمانروایی بهمن با سلسله هخامنشیان پیوند می‌خورد. پس شاید این لقب یادگاری باشد از تبار هخامنشی همای. یادآوری یک نکته دیگر هم گویا بیجا نباشد: آزاده، چنانکه می‌دانیم، یک معنی «ایرانی» است و این ترجمه همان آریه سابق الذکر است. این معنی در شاهنامه معروف است، ولی منحصر به آن کتاب نیست؛ ناصر خسرو در یک قصیده معروف گفته است:

بر آزادگان کبر داری و لیکن      ینال و تگین را ینال و تگینی

#### ۴. فرشید و چند کلمه دیگر

آسان‌ترین راه برای ساختن اشتقاق کلمات و نام‌ها این است که از ظاهر لفظ معنایی بیرون آورند؛ مثلاً بگویند که فرشید یعنی «دارای شکوه نورانی» یا «دارای فروشن» یا «دارای درخشش شکوهمند» یا از این قبیل. صاحبان چنین اقوالی غالباً مردم عامی هستند که از سر تفتن چیزهایی می‌پردازند. اما کسانی هم هستند که خود را در شمار خواص می‌آورند و مثلاً می‌گویند که فرشید شکل «مادی» (یعنی زبان مادها) خورشید است. کیست که در برابر مانند این سخنان یاوه مهمل، که بنا بر مدعا حاصل تدقیق در گویش‌های ایرانی باستانند و صاحبان آنها فرق مادی و پارسی و اوستایی و جز اینها

۱۵. دینکرد مدن، ص ۸۱۵، س ۹؛ در این باره و درباره بعضی جزئیات دیگر رجوع شود به:

H. W. Bailey, "Arya II," *BSOAS*, 1960, pp. 18ff.

۱۶. این همان دوشیزه است که در نوشته‌های مسلمانان نیز ذکر آن هست و معروف است.

را چنین خوب و دقیق تشخیص می دهند، مرعوب نشود؟ این سخنان، واقع آن است که از آن سخنان عوام به مراتب نادرست تر است.

فرشید مرخم فرشیدورد است. شیوه فردوسی این است که گاهی نام ها را کوتاه می کند، مانند ریوکه مرخم ریونیز است و زند که مرخم زندرزم است. در مورد فرشیدورد نیز چنین کرده است. اما فرشیدورد خود صورتی است ثانوی که از روی اشتقاق عامیانه (به واسطه آنکه ظاهراً جزء میانی را با شید مرتبط کرده اند یا با نام هایی مانند جمشید سنجیده اند یا آنکه آن را نخست به فرشادورد بدل کرده اند و سپس آن فرشاد را بدل به فرشید)<sup>۱۷</sup> از فرشادورد ساخته شده و فرشادورد صورتی است تحول یافته (با تحولی عادی) از فرش هام ورته (fraš.hām.varta) که در اوستا مذکور است.<sup>۱۸</sup> فرشید از جهت ترخیم از شمار اسفند (اسفندارمد)، اردی (اردیبهشت)، نزد (از نردشیر، خود از نیواردشیر، مانند مروشیران از مرواردشیران) و داراب (نام شهری در فارس، دارابگرد) است. هر سخن دیگری در اشتقاق این کلمات نادرست است.<sup>۱۹</sup>

شید به معنای نور و نورانی و این دست معانی نیز اصلی در فارسی ندارد، جز آنکه از کلمه خورشید به شیوه اشتقاق معکوس انتزاع شده باشد. سادگی و سلیم دلی و لغت نشناسی است که گمان بریم که شید فارسی «مستقیماً» مشتق از xsaita ایرانی باستان است.

شیده در نام مردان اسم مصغر یا تحبیبی است؛ ظاهراً مصغر نام هایی مانند شیداسپ. شیدوش هم ظاهراً چنین است، ساخته شده با پسوند «وش» (املای دیگر آن شادوش است، مانند جمشید و جمشاد).<sup>۲۰</sup>

چون ذکر ریونیز شد، تذکر یک نکته درباره این نام و تصحیح بعضی گفته ها نیز بیجا نیست. ریونیز احتمالاً مصغر نامی است (با پسوند «یزه»)، مانند کنیز و پاکیزه و مویزه، که جزء اول آن ریو بوده است، مانند ریومهر. ریو خود بازمانده ای است از ریونت (raivant) به معنای «محتشم و ثروتمند»، در حالت فاعلی مفرد (جزء دوم این نام، که در هنگام تصغیر حذف شده و نون آن باقی مانده، بر نویسنده روشن نیست). زندرزم، که یک املای نادرست زنده رزم نیز دارد (مانند پیره زن به جای پیرزن)، احتمالاً تحریف نام دیگری است که اصل آن نیز برای نویسنده نامعلوم است.

۱۷. فرشاد هم اصلی ندارد و به همین طریقی که گفته شد ساخته شده است.

۱۸. درباره این نام اوستایی به لغت نامه های اوستا و شروح متونی مانند فروردین یشت و یادگار زریر رجوع شود. این جا محتاج به تکرار آن مطالب نیستیم.

۱۹. درباره فرشید سخن استاد معین در حواشی برهان قاطع کاملاً درست و سخن آقای حسن دوست در فرهنگ اشتقاقی او کاملاً نادرست است. نویسنده اخیر به توهم اینکه جزء اول این نام فزه (توجه شود که راه فز مشدد است) است و به توهم اینکه فزه گونه مادی خوزه است، به چنین حرف غلطی قائل شده است.

20. Cf. Justi, Ibid., 294.

درباره پسوند های تصغیر رجوع شود به سلسله مقالات دکتر علی اشرف صادقی با عنوان «پسوند های تحبیبی در دوره اسلامی» در مجله فرهنگ نویسی.